

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

«السلام عليك يا ابا عبدالله و على ارواح التى حلت بفنائك عليك مّا سلام الله ابدّاً ما بقينا و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزيارتكم السلام على الحسين و على ابن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين»

«يا ليتنا كنّا معهم فنفوز فوزاً عظيماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك. اللهم العن الاصابة التى جاهدت الحسين و شايعت و بايعت و تابعت على قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

بحث در مقام ثانی بود که وجه تقدم وارد بر مورود بود که عرض کردیم این تعبیر به تقدم هم خالی از مسامحه نیست. چون تعارض بدوی هم حتی در این جا استشمام نمی شود تا بعد بخواهیم بگوییم تقدم. اما به خاطر جَزْی بر این تعبیر در سایر موارد مثل حکومت، مثل تخصیص، در این جا هم این تعبیر به کار برده می شود.

خب دو وجه بیان کردیم برای تقدم وارد بر مورود.

وجه سوم: (2:30)

وجه سوم، وجهی است که از تعریف مرحوم محقق شهید صدر برای ورود استفاده می شود که ایشان فرمودند ورود حالتی است بین دو دلیل که تنافی در جعل ندارند ولی تنافی در مجعول دارند. هر دو دلیلی که تنافی در مجعول داشته باشند ولی تنافی در جعل نداشته باشند، این حالت نامش ورود است.

خب طبق این تعریف وجه تقدم باز واضح است چون وقتی مجعول در هر دلیل را با دلیل دیگر می سنجم تهافت دارند، تنافی در وجود دارند نه تعارض. یعنی این ها اجتماع در وجود پیدا نمی کنند. اگر این هست، موضوع او منتفی است وجداناً و قهراً و حقیقتاً و اگر آن محقق است، موضوع این محقق نیست واقعاً وجداناً و حقیقتاً. اگر واجد الماء هست، خب قهراً این دلیل «اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم» وجود دارد و دیگر دلیل تیمم «و ان لم تجدوا ماءً» اصلاً موضوع ندارد. اگر آب موجود نیست، خب دلیل تیمم تحقق دارد و وجود دارد و دیگر دلیل وضو وجود ندارد. بنابراین چون این ها تنافی در ناحیه مجعول دارند که تنافی به معنای همین است که اجتماع در وجود پیدا نمی کنند، بنابراین وجهی برای این که تنافی در دلالت و مدلول که اسمش تعارض است خیال بشود، وجود ندارد. بنابراین این مقدم خواهد بود بر آن دیگری. کأنّ مثل این می ماند که ما اصلاً غیر از دلیل وضو دلیل دیگری در عالم نداشتیم. یا غیر از دلیل تیمم، دلیل بر وضو اصلاً در عالم نبود. در این جا هم همین جور. چون بعد از این که این وجود پیدا کرد، آن اصلاً منتفی می شود به انتفاء موضوعش و یا وقتی آن موجود شد این به انتفاء موضوعش منتفی می شود و مثل این که از اول نبوده. بنابراین هر جا وارد بود، قهراً دیگر موضوع برای مورود نیست. آن مجعول در مورود منتفی است به خاطر این که مجعول در مورود با مجعول در وارد اجتماع در وجود پیدا نمی کنند. وقتی مجعول در مورود با وجود مجعول در وارد، در عالم تحقق وجود

نداشت، دیگر قهراً باید به وارد عمل کرد و آن مقدم می‌شود و همین وجه این است که می‌گوییم بکار بردن واژه «تقدیم» تسامح دارد، اصلاً آن نیست تا این بر آن مقدم بشود. از این جهت بگوییم تسامح، اصلاً آن دلیل الان وجود ندارد به خاطر این که مجعولش جمع نمی‌شود با مجعول در وارد، بنابراین وقتی وارد هست، آن اصلاً وجود ندارد بنابراین باید عمل بشود به آن وارد و تعبیر به تقدیم هم مسامحه‌آمیز است.

خب این وجه هم وجه تمام و درستی است.

سؤال: در این مثال ادله تیمم وارد است بر ادله وضو؟

جواب: نه. این جا وارد نیست. چرا وارد نیست؟ چون دلیل تیمم که موضوع آن را از بین برده. این مثالی که ایشان می‌زدند برای این است که دو تا مجعول‌ها با هم جمع نمی‌شوند. وارد در جایی است که به برکت آن وارد این حالت ایجاد می‌شود.

سؤال: مرحوم محقق شهید صدر یک تعریف مستقلی یاد داد و شما هم تعریف ایشان را در عرض سایر تعاریف آوردید. لذا ایشان شرط نکرده که وارد موضوع آن را از بین ببرد و ...

جواب: ایشان هم به این قائل است که بالاخره این خاصیت وارد است که این وارد، نافی موضوع در آن جا است و نمی‌گذارد با هم اجتماع پیدا بکنند. بله آن مثالی که در آن جا زده، برای ورود نیست. آن مثال برای این است که دو مجعول‌ها با هم قابل اجتماع نباشند.

خب این هم وجه درستی که مرحوم محقق شهید صدر می‌فرماید یعنی اگر این جوری شد که وارد و مورد این چنین هستند که این‌ها تنافی در ناحیه مجعول دارند، مجعول‌هایشان جوری است که با هم جمع نمی‌شوند. چرا؟ به برکت این که وارد یک جوری است که منهدم می‌کند موضوع آن را، نه این که تکویناً خودشان با هم جمع نمی‌شوند مثل متضادین.

خب این وجه هم درسته منتها باز همان وجه دوم از وجه اول و سوم اولی است به خاطر اینکه در آن دومی بیان شده بود که وجه تنافی چیست. در این جا همین جور مفروض کرده تنافی را که این با آن جمع نمی‌شود اما در وجه ثانی وجه تنافی را ذکر کرده بود چون در وجه ثانی می‌گفتیم یا به خاطر این است که موضوع در مورد مقید به عدم آن است. و یا این که می‌گفتیم موضوعی است که قابل اجتماع با آن نیست. مثل «مشکل» که با دلیل سازگار نیست. وقتی دلیل وجود داشته باشد - چه دلیل بر حکم واقعی و چه بر حکم ظاهری - دیگر «مشکل» مرتفع می‌شود که موضوع قاعده قرعه هست.

وجه تقدیم وارد بر مورد در ورود توسعه‌ای: (9:18)

سؤال: حاج آقا این منتفی شدن مورد با آمدن وارد با بحث تضییق درسته ولی در بحث توسعه چطور می‌شود؟

جواب: بله خوب شد این را هم فرمودید که توضیح بدهم. در ذهنم بود بگویم ولی فراموش کردم.

خب این وجه‌هایی که گفتیم برای ورود تضییقی خوب بود. اما در ورود توسعه‌ای چه؟ آن جا هم دیگر واضحه که تهافتی بینهما نیست چرا؟ چون وارد برای مورد موضوع درست می‌کند. پس دیگر تنافی وجود ندارد و قهراً بر آن مقدم می‌شود. یعنی باید به این وارد عمل کنیم و به مورد هم عمل کنیم. چون وارد در توسعه می‌آید به برکت تعبد یک فرد واقعی برای مورد می‌سازد، درست می‌کند. مثل قاعده صحة العقاب مع البیان. همان طور که عقل حکم می‌کند قبیح است عقاب بلا بیان، عقل حکم می‌کند که صحیح است عقاب مع البیان. خب این بیانی که باز در این جا هست اعم است از بیان واقعی یعنی علم و علمی یعنی بیانی که خود شارع او را تأسیس کرده باشد و جعل کرده باشد.

خب قبل از این که شارع خبر واحد را حجت بکند خب عقاب بر حرمت غیبت مثلاً صحیح نبود و موضوع نداشت چون بیانی بر آن نبود. علم وجدانی که ما به حرمت غیبت نداریم و علم تعبدی هم نداشتیم. بعد از این که شارع آمد خبر واحد دال بر حرمت غیبت را حجت کرد، خب به برکت این تعبد الان این خبر می‌شود بیان برای صحة العقاب مع البیان. بیان واقعی؟ بله. چرا؟ برای این که موضوع صحة البیان چه بود؟ اعم بود از بیان واقعی و تعبدی. این هم واقعاً مصداق بیان تعبدی است، تکویناً مصداق بیان تعبدی است. بنابراین یک موضوعی برای آن درست کردیم. همان طوری که اگر در عالم تکوین موضوع درست بشود برای یک حکمی مثل این که مولی گفته «اکرم کل عالم» و خب یک نفری می‌رود درس می‌خواند و می‌شود عالم، پس به خاطر امور تکوینی مصداق درست می‌شود. این جا هم به واسطه یک کار شارع بما هو شارع و مقتن، نه بما هو مکتون و خالق یک کاری قانونی می‌کند و در اثر آن کار قانونی یک موضوع واقعی درست می‌شود برای یک دلیلی. خب این جا هم دیگه تهافت ندارند. روشن است که ما باید به هر دو دلیل عمل بکنیم. چون این موضوع را درست می‌کند و آن مورد هم تطبیق می‌شود.

بنابراین در جایی که توسعه باشد، دیگر هیچ تأملی در آن نیست.

سؤال: در آن جا دیگر بحث تقدیم نیست.

جواب: این جا هم تقدیم نبود. ببینید گفتیم این تقدیم که این جا گفته می‌شود به خاطر مشابهت با آن اخواتش هست. و الا بله، در حقیقت اصلاً در باب ورود مثل باب تخصص مسأله تقدیم نیست. یک تعارض بدوی حتی وجود ندارد تا ما بخواهیم بگوئیم تقدیمی وجود دارد.

سؤال: نه در بحث تضییق اگر می‌گوییم تقدیم نیست چون یک دلیل بیشتر نداریم و آن هم می‌شود همان وارد اما در بحث توسعه‌اش می‌گوییم هر دو تا در واقع یک دلیل هستند و مکمل هم هستند پس هر دو تا یکی هستند لذا تقدیم این بر آن معنا ندارد. در واقع وارد و مورد به قول شما تنافی ندارند و هر دو تایشان مکمل هم می‌شوند. چیزی بر چیزی مقدم نیست. هر دو با هم هستند.

جواب: خب آن جا هم همین جور. آن هم موضوع را خارج می‌کند. دیگر سالبه به انتفاء موضوع است.

سؤال: دقیقاً.

جواب: خب بله دیگر پس تضییقی‌اش هم همین جوره. یعنی تعارضی در کار نیست حتی بدواً. با توجه به وارد وجداناً واقعاً حقیقتاً موضوع مورد منتفی شده. خب چطور با هم تنافی دارند. موضوع ندارد که بخواهد حرفی برخلاف آن بزند. در آن جایی هم که موضوع را درست می‌کند، همین جوره. خب با هم چه تنافی‌ای دارند.

سؤال: وجه این که آقایان ورود توسعه‌ای را ذکر نکردند همین دانست که اصلاً در ورود توسعه‌ای تهافت نمی‌بینند و این‌ها دارند انحاء تهافت را ...

جواب: بله. بعضی از فضلا و شاید از کلام محقق سیستانی هم استفاده می‌شود که آقایان اگر ورود توسعه‌ای را در این جاها ذکر نکردند به خاطر این است که در آن جا تعارضی اصلاً دیده نمی‌شود، اما این منقوض است به حکومت چون در حکومت توسعه‌ای هم همین جوره. اصلاً تعارضی دیده نمی‌شود. پس چون آقایان آن را ذکر کردند، لذا در این مورد غفلی شده. علاوه بر این که خب این‌ها به بهانه‌ی مسأله تعارض، در تعریف این‌ها هم وارد شدند حقیقتاً فلذا ما نحوه بحث را این جا عوض کردیم. آن‌ها عنوان بحث را کتاب التعارض قرار دادند و همه این مباحث را استطرادی و تنقلی ذکر کرده‌اند. ما گفتیم باید عنوان بحث را حالات الادلة بعضها مع بعض قرار بدهیم. یکی از حالاتش تعارض است. یکی از حالاتش ورود است. یکی از حالاتش حکومت است. یکی از حالاتش بقیه اموری است که خواهیم گفت. این‌ها در عرض هم اهمیت دارند و باید کل واحد تیتز بشود، عنوان بشود و بحث از آن بشود. نه عنوان بحث را تعارض قرار بدهیم و بقیه را ذیل او برای خاطر این که فرق بین تعارض و آن‌ها را می‌خواهیم بیان کنیم یا تنبیه کنیم بر این که تعارض در این جاها نیست، تنفلاً یک چیزی راجع به آن‌ها بگویم.

خب این بحث هم پایان یافت. وارد مقام سوم بشویم که اقسام الورد باشد.

مقام سوم: اقسام ورود (15:54)

برای ورود انقساماتی است.

تقسیم اول:

یک تقسیم همین تقسیم ورود است به ورود تضییقی و توسیعی که این را عرض کردیم و کمتر بزرگی از بزرگان اصول به این تقسیم توجه داشته. بعضی‌ها گفتیم مثل مرحوم محقق شهید صدر، محقق سیستانی دام ظلّه متوجه هستند و بیان فرمودند.

تقسیم دوم: (16:26)

تقسیم دیگر که این جا وجود دارد برای ورود، تقسیم به لحاظ آن حاکم در دلیل آخر است. آن حاکم تارّة شارع است و تارّة آن حاکم عقلاء و عرف هست که مرحوم امام رضوان الله علیه به این توجه کرده و در کلام احدی غیر ایشان ندیدیم این مسأله را.

ایشان در تعریف حکومت هم همان طور که ذکر کردیم، فرموده بودند این بود که ممکن

است به حکم حاکم که شارع است، آن تضییق در ناحیه مورد ایجاد بشود مثل مثل‌های شرعی که زدند و یا به حکم عقلاء تضییق در ناحیه مورد ایجاد می‌شود. حالا ایشان فرمودند که این وجد برای این مثالی. در ذهن شریف‌شان منقح شده که این هم قابل تصویر است اما حالا مثالی دارد یا ندارد، ایشان گفتند این وجد له مثال.

عرض کردیم ممکن است این مثالی که آن روز عرض کردیم، درست باشد برای فرمایش ایشان که دلیل فرموده: «و عاشروهن بالمعروف» یعنی با همسران‌تان به معروف معاشرت کنید. خب در یک زمانی یک امری ممکن است اصلاً معاشرت به معروف نبوده ولی امروز معاشرت به معروف است. مثلاً در ازمنه سابقه اگر اجازه می‌دادند که یک خانمی خودش مسافرت برود خیلی مستنکر بوده حتی در حج تا یک محرمی و یک همراه مطمئنی نبود، این حج اصلاً واجب نیست برای او. به خاطر شرایط ناامنی‌ها در آن ازمنه این اجازه دادن معاشرت به معروف که نبود بلکه معاشرت به منکر بود. اما امروز با توجه به این امنیتی هست و کاروان‌های مطمئن و کذا و کذا که الان وجود دارد، اگر اجازه ندهد منکر است. در بعضی مواردش اگر اجازه ندهد، الان دیگر منکر است. حالا خودش درس دارد، کار دارد مثلاً اصفهان یک برنامه‌ای برای اقوام‌شان هست این خودش نمی‌تواند برود و محرمی هم نیست تا با آن برود اما یک کاروان خانم‌ها دارند می‌روند و خیلی آدم‌های مطمئن و درستی هستند، این جا اگر اجازه ندهد منکر است. این اجازه ندادن معاشرت به منکر هست نه معاشرت به معروف. این، حکم عقلاء است. و هم چنین مثال‌های دیگر که مرحوم محقق شهید صدر در بعضی جاها این مثال‌ها را فرمودند. مثلاً اصل تلفن داشتن امروز شاید جزو معاشرت به معروف باشد. اگر استنکاف بکند زوج از این که تلفن در اختیار مثلاً همسرش بگذارد، این شاید خلاف عاشروهن بالمعروف باشد. بگوید نباید تلفن داشته باشی و نه از خانه بیایی بیرون و نه کذا. شنیدم البته خیلی نادراً که بعضی از طلاب محترم گاهی این جوری هستند و این‌ها یک زیاده‌روی‌هایی است که شرع با آن‌ها موافق نیست. این‌ها باعث می‌شود که زدگی از دین و شرع و تقوا برای افراد پیدا می‌شود. باید انسان به آن چه که خدا فرموده و به آن چه که دین فرموده عمل نماید و دیگر به سلیقه‌های شخصی خودمان اصلاً نباید توجه کنیم. از مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره بارها و بارها شنیدیم که فرمود خدا خودش حساب همه کارها و همه چیزها را کرده. قانون که جعل کرده حساب همه چیزها را خدا کرده و دیگر شما نمی‌خواهد از پیش خودتان یک چیزی به آن اضافه بکنید یا کم بکنید.

خب این هم یک تقسیم دیگری است که فرمودند.

بررسی تقسیم دوم: (20:42)

حالا آیا این تقسیم تمام است؟

یک وقت هست که ما آن موردمان هم یک حکم عقلایی است. عقلاء یک حکمی داشتند و بعد حالا یک حکم دیگه‌ای هم پیدا می‌کنند که موضوع او را از بین می‌برد یا توسعه می‌دهد.

تأراً مورد و وارد هر دو عقلایی است یا هر دو شرعی است. خب این‌ها قابل تصویره. یعنی همین طور که ورود در حیطه قضایای شرعیه وجود دارد، خب می‌شود ورود را در حیطه قضایای عرفیه هم تصور کرد که هم مورد عقلایی و عرفی است و هم وارد. این اشکالی ندارد. در مجالس و پارلمان‌های عالم، مراکز قانونگذاری عالم، وارد و مورد قابل

تصور است. یک قانونی را جعل کردند و بعد یک فردی را خارج می‌کنند یا یک فردی را داخل می‌کنند. مثلاً قانون هست که اموال دولتی باید کذا باشد و بعد می‌آید می‌گوید شهرداری‌ها دولتی نیستند بلکه عمومی هستند. خب این را خارج می‌کند از تحت آن. یا می‌آید داخل می‌کند در آن. یا می‌گوید آقا سازمان‌های وابسته به قوه قضاییه باید چه کار کنند. و بعد مثلاً ثبت اسناد تا حالا وابسته به آن جا بوده و حالا قانون می‌گذارند که ثبت اسناد از این جا مستقل است. این جا تحت نظارت آن نیست. خب در این جا ورود است چون به واسطه قانون واقعاً و تکویناً خارج می‌شود. بنابراین ورود فقط در شرعیات نیست. در عرفیات، در قوانین، در همه جاها قابل تصویر است و این مباحث ورود و حکومت و کذا، این‌ها یک مباحث عامی است که حقوق‌دانان باید بلد باشند. فهم کلمات بر این‌ها است و اختصاصی به فقهاء ندارد که در شرعیات فقط کاربرد داشته باشد. در تمام کارهای روزمره این‌ها هست حتی در غیر فقه یعنی فقه به معنی الاعم هم به این‌ها نیاز دارد. مفسر هم به این‌ها نیاز دارد. کسی که در معارف هم کار می‌کند به این‌ها نیاز دارد. چون این‌ها روش فهم کلمات است. و جفت و جور کردن مطالب با یکدیگر است.

اما اگر یکی از وارد و ورود شرعی بود، مثل این که ورود شرعی باشد و ما به حکم عقلاء و عرف بخواهیم بگوییم آن وارد است بر امر شرعی مثل این مثالی که همین جا زدیم. «عاشروهن بالمعروف» قرآن کریم است و تشریع شارع است. حالا عرف می‌آید می‌گوید فلان چیز معروف است الان و یا دیگر معروف نیست در عرف. در این جا نمی‌توانیم بگوییم که این حکم عرف وارد بر اوست چون این، دلیل شرعی نیست. در حقیقت این حکم عرف باعث تخصص می‌شود یا باعث این می‌شود که یک فرد واقعی درست بشود. این، مثل تکوین است. یعنی اگر به واسطه‌ی غیر از حاکم در آن ورود، یک فردی واقعاً خارج شد به خاطر حکم عقلاء یا سیره عقلاء یا دیدن عقلاء یا یک امر تکوینی، تمام این‌ها می‌رود در حیطه‌ی تخصص. این‌ها دیگر می‌شود تخصص.

سؤال: تبیینش می‌شود بکنید.

جواب: چون این ربطی به آن حاکم ندارد. به واسطه تعبد حاکم این جوری نشد. این به واسطه یک پدیده خارجی این جوری شده. یعنی مولی گفته «عاشروهن بالمعروف». و مقصودش از معروف، معروف لغوی است، نه معروفی که من می‌گویم معروف است. وقتی می‌گوید «عاشروهن بالمعروف»، معروف را دارد استعمال می‌کند در همان معنای واقعی خودش لغتاً و عرفاً. خب ...

سؤال: اگر توسعه‌ای بود چطور؟

جواب: توسعه‌ای هم همین جوره.

سؤال: آن جا هم تخصص می‌شود؟

جواب: نه. در آن جا تخصص نمی‌شود. آن جا یک فردی ایجاد شده و برای آن ما دیگر اسمی نداریم. در آن جا که خارج می‌شود، تخصص است.

بنابراین، این که در ورود می‌گوییم به برکت تعبد مقصودمان به برکت تعبد خود آن شارعی است که مورد را گفته، اما در جایی که خود آن شارعی که مورد را جعل کرده و گفته، تعبدی نکرده بلکه این تکوین باعث این شده، یا بنای عقلا باعث این شده، این‌ها در موارد تضییقی‌اش همان موارد تخصص است. در موارد توسعه هم که فرد ایجاد می‌شود، مثل

این است که تکویناً یک فردی ایجاد بشود. مثل این که گفتیم تکویناً یک کسی می‌رود درس می‌خواند و عالم می‌شود و مصداق درست می‌شود برای «اکرم کل عالم». یا گفته «عاشروهن بالمعروف» و زندگی بشر به جایی می‌رسد که فلان چیز می‌شود معروف. این به حکم عقلاء می‌شود معروف و یا به بنای عقلاء می‌شود معروف. مثل بعضی احترامات. مثلاً یک دیدن می‌شود. وقتی این، دیدن شد اگر این کار را انجام ندهند، آن خلاف معروف است. به خاطر یک رسمی که در یک ... مثلاً در ارتش یک رسمی شده برای احترام. یک حرکت خاصی انجام می‌دهند برای احترام. خب عاشر بالمعروف در این جا این است که همان کارها را انجام بدهند. اگر حالا آن نسخ شد، انقلاب شد گو فتند این حرکات نه و یک حرکت دیگر به جای آن گذاشتند، خب آن قبلی از بین می‌رود این به جای آن می‌شود و هکذا.

تقسیم سوم: (27:16)

و اما آن سومی که مهم است فرمایش محقق شهید صدر قدس سره هست که فرموده ورود علی خمسة اقسام. البته ایشان نظرش به ورود تضییقی است. اگر چه تصریح نفرموده ولی روشن است که مقصودشان این قسم است. ورود تضییقی علی خمسة اقسام. چرا؟ چون فرموده تارة آن دلیل مورد مقید است به عدم جعل یک قانون و تارة مقید است به عدم فعلیت حکم و تارة مقید است به عدم وصول حکم و تارة مقید است به عدم تنجز حکم و تارة مقید است به عدم امتثال آن حکم. شد پنج تا.

وقتی یک حکم وجود پیدا می‌کند، خب یکی جعل آن حکم است. خود آن حکم جعل شده. یعنی این حکم وجود دارد. این مُنْشِیء، وجود دارد ولو ممکن است فعلی هم نباشد. چون موضوعش وجود ندارد منشیء هست ولی فعلی نیست. مثل این که گفته «و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» معاذالله هیچ کسی مستطیع نیست. خب حکم هست ولی فعلی نیست.

پس بنابراین تارة خود قانون است. حالا این قانون مراحل دارد. یکی این که این قانون به فعلیت برسد و یکی این که این قانون واصل بشود و یکی این که این قانون تنجز پیدا بکند و یکی این که این قانون امتثال بشود. حالا ممکن است آن حکم مورد ما تارة مقید باشد به آن اولی که جعلی برای حکم در ناحیه وارد نباشد و تارة مقید است به عدم فعلیت و تارة مقید است به عدم وصول و تارة مقید است به عدم تنجز و تارة مقید است به عدم امتثال که حالا این‌ها را توضیح می‌دهیم و مثال می‌زنیم.

این جا بعضی از فضلا یک قسم سادسی هم اضافه کردند و آن این است که خب دیدید مرحوم محقق شهید صدر تمام توجه‌اش به منشیء و تطورات و احوال و عوارض و مایترتب علی المنشیء رفت یعنی خود قانون و خود حکم. خب قانون یک جعل هم دارد، یک انشاء دارد. با انشاء قانون، منشیء که آن قانون باشد محقق می‌شود. حالا این منشیء، یک وجود یافتنش است، یک فعلیت یافتنش است، یک تنجزش است، یک امتثالش است، یک وصولش است. خب یکی‌اش هم خود انشاء قانون است. پس ممکن است یک وقتی شارع مقید کند حکمش را در ناحیه مورد به این که من انشاء قانون نکرده باشم. یک وقت می‌گوید: «کل شیء حلال ما لم أنشیء الحرمة» تا زمانی که انشاء حرمت نکرده باشم کما این که بعضی‌ها معنا کردند «کل شیء حلال ما لم یرد فیه نهی» را به

این که یعنی انشاء نهی نشده باشد. خب به نفسِ انشاء کار داریم و ما کاری به منشیءاش هم نداریم. قهراً اگر یک دلیلی دال شد بر این که انشاء شده حرمت، این جا باعث می‌شود آن حلیت اصلاً سالیبه به انتفاء موضوع بشود.

سؤال: توضیح بدهید فرقی با جعل چه شد؟

جواب: مقصود این آقایان از جعل، مجعول است یعنی مفاد دلیل. مرحوم محقق شهید صدر تصریح کرده که مقصود از جعل همان مفاد دلیل است یعنی وجوب الحج اگرچه جعل در بعضی عبارات به معنای همان انشاء است ولی شهید صدر مقصودشان از جعل همان مفاد دلیل است.

سؤال: ...

جواب: نه. خوب دقت بفرمایید. ببینید شما انشاء بیع می‌کنید و یا انشاء وجوب می‌کنید. شارع انشاء وجوب حج بر مستطیع می‌فرماید به نحو قضیه حقیقه. یعنی بین این دو تا را یک ملازمه جعل می‌کند که اگر استطاعت بود وجوب حج هست. خب حالا تا استطاعت پیدا نشود، وجوب که در عالم خارج تحقق پیدا نمی‌کند، چرا؟ چون آن مترتب بر استطاعت است. استطاعت نباشد وجوب هم نیست. پس در این موارد که موضوع نباشد، حکم، فعلی نمی‌شود، اما یک قانون وجود دارد که آن قانون منتظر است که موضوع درست بشود، طرف ملازمه درست بشود تا فعلی بشود. آن وقتی که هنوز مولی نگفته که الحج واجبٌ لمن استطاع، خب هیچی نبود. الان که گفته، بالاخره یک پدیده‌ای در عالم به وجود آمده. حالا این جا یکی جعلِ این قانون است، انشاءِ این قانون است که آن انشاء، قهراً دفعی الوجود است و منعدم می‌شود اما منشیءاش باقی می‌ماند تا نسخ نشود. شما الان می‌گویید بعث، اشتریث. این بعث و اشتریث سر ساعت هشت محقق شد و دیگر تمام شد. اما منشیء به این، آن بیع است. آن تا الی آخر الایاء باقی می‌ماند. تا اقاله نکنی، تا فسخ نکنی آن باقی است. تا روز قیامت باقی است.

سؤال: اثر بیع باقی است

جواب: خود بیع باقی است.

سؤال: آن اشتریت گفت و دیگر آن هم تمام شد.

جواب: نه منشیء به بعث و اشتریث، بیع است فلذا ده سال دیگر می‌گوید فسخ.

سؤال: بیع که وجداناً تمام شده.

جواب: نه نه. خود بیع.

سؤال: بیع که عقد است.

جواب: نه بیع، خود عقد نیست.

سؤال: بیع تملیک است.

جواب: پس شما می‌گویید فسخ التملیک؟ نمی‌گویید فسخ التملیک.

سؤال: مجازاً است.

جواب: نه مجاز نیست. این، مجاز نیست. همه عقود همین جوره.

خب عقد زوجیت که محقق شد، خب این عقد الان خوانده می‌شود ولی با این چه ایجاد می‌شود؟ آن زوجیت، آن علقه زوجیت. این علقه زوجیت مادامی که طلاق در بین نباشد یا در موارد فسخ فسخی نباشد، علقه باقی است.

سؤال: اثر عقد است.

جواب: درسته این اثر عقد است. عقد امری که با این عقد چه درست می‌شود؟ بیع، اجاره، مضارعه، زوجیت و امثال ذلک. بنابراین خود بیع باقی است.

سؤال: خود بیع مگر غیر از انتقال است؟ انتقال دادیم تمام شد و رفت.

جواب: بله غیر از انتقال است. آن انتقال اثر بیع است.

سؤال: ??? بیع را گفتند نقل دادن.

جواب: این یک تعریف است، آن‌ها که اشکال دارد. برای بیع ده‌ها تعریف کردیم و خیلی‌هایش اشکال دارد. ببینید بیع نام یک معامله ویژه است که دارای یک احکامی است. ما انشاء می‌کنیم با ایجاب و قبول مان و آن معامله ویژه را ایجاد می‌کنیم. آن معامله ویژه در عالم اعتبار همین طور باقی است تا این که نسخ بشود یا اعمال خیار بشود یا از بین برود به یک وجهی از وجوهی که در محل خودش گفته شده است. ببینید این عناوین یک عناوینی است که در اعتبار عقلایی همین طور پایدارند فلذا فسخ به آن تعلق می‌گیرد. حالا این‌ها توضیحاتش و مطالبش در کتاب بیع و این‌ها گفته شده.

حالا ببینید پس مولی چه کار می‌آید می‌کند. مثل آن جا که ما انشاء بیع می‌کنیم و یک بیعی تحقق پیدا می‌کند، در این جا هم یک انشاء داریم و یک وجوبی درست می‌شود. این وجوب که درست می‌شود چه جور دست می‌شود؟ به نحو این که می‌گوییم آن ملازمه دارد با این موضوع. این ملازمه داشتن آن با این موضوع، می‌شود جعل ما. وقتی آن موضوع درست شد، مجعول هم پدیدار می‌شود. یک وجوبی در عالم خارج پدیدار می‌شود.

خب وقت گذشته و دیگر توضیح این اقسامی که مرحوم شهید صدر فرموده و مثال‌هایش ان شاء الله برای فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.